علم جغرافی و معرفت اقوام و عجائب دنیا

زردشت:-«بمعنی آفریدهء اوّل و نفس کلّ و نفس ناطقه و عقل فلک عطارد و نور مجرّد و عقل فعّال و رب الّنوع انسان و راستگوی و نور یزدان آمده و گفته‏اند این هر سه نام حضرت ابراهیم است»[فرهنگ انجمن آرای ناصری‏].

شترنج:-بآن مناسبت است«که چنانچه آش شترنجی از همه غلّهای مختلفه است‏ شترنگ هم آلات و اشکالات مختلفه دارد مانند اسب و فیل و رخ...»[ایضا فرهنگ ناصری‏].

«......مرویست که درهم را درهم نامیده‏اند زیرا که او دراهّم است و دینار را دینار گویند زیرا که او دین‏نا راست»[یکی از کتب معتبرهء شرقی ظاهرا زهر الرّبیع‏].

این نوع تحقیقات عمیقه(!)نه تنها مخصوص مؤلّفین قدیم ما بوده بلکه در عهد اخیر پس‏ از بیدار شدن احساسات ملّی و مخلوط شدنش بغلم برای اثبات یا ایجاد مفاخر ملّی‏ سعی در رسانیدن اصل کلمات و لغات دنیا بفارسی شیوع غریبی پیدا کرده و مخصوصا سر سلسله و پیشوای این وطن پرستی لغوی(!)مرحوم میرزا آقا خان کرمانی بوده‏ که احساسات وطن دوستی او در زمینه‏های سیاسی شایستهء قدردانی است ولی بدبختانه‏ در لغت و تاریخ غایت بی‏اطلاّعی و اغراء بجهل ذاشته و بقول قریب هزار کلمهء فرنگی را تدقیق(!)کرده و اصل آنها را بفارسی رسانیده(!)تاریخ را از لفظ تاریک‏ گرفته،مکّه را«مه‏گه»نموده،کلمهء«هیستوار»فرانسوی را بمعنی تاریخ است از لفظ«استوار»فارسی گرفته و هکذا سایر اشتقاقات مضحکهء او که بدبختانه اثر آن در مقلّدین وی هنوز دیده میشود.

علم جغرافی و معرفت اقوام‏ و عجائب دنیا

آبشار نیاگارا

یکی از چیزهای تماشائی دنیا آبشار نیاگارا است که مهمّ‏ترین‏ آبشارهای دنیا میباشد.آبشار نیاگارا واقع است در آمریکای‏ شمالی در بین خاک کانادا و مملکت ایالات متحدّه تقریبا در هشتاد فرسخی در مغرب نیویورک.در حوالی آنجائی که این آبشار واقع شده‏ سرحدّ بین کانادا و ایالات متّحده را یک عدّه دریاچه تشکیل میدهد که‏ مهمتّرین آنها پنج عدد است و آب آنها از یکی در دیگری ریخته و بالأخره‏ در دریا میافتد.وقتکیه آب دریاچهء چهارم که موسوم است بدریاچهء اری‏ (یعنی دریاچهء آلوبالو)میخواهد بدریاچهء آخری که موسوم است بدریاچهء اونتاریو بیفتد در بین راه بیک کوهی برمیخورد و همانجا است که آبشار نیاگارا بوجود میآید.آبشار مزبور چون در همان محلّ سرازیر شدنش‏ از کوه باید از دو طرف یک جزیرهء سنگی کوچکی(جزیرهء بز)بگذرد لهذا بدو قسمت میشود یکی کوچک و غیر مهمّ که در ساحل ممالک‏ متحدّه است و دیگری عظیم و مهیب که در ساحل کانادا است و آبشار نیاگارا در حقیقت عبارت از همان میباشد.این آبشار که بمناسبت شکل‏ دایره مانند خود موسوم به آبشار«نعل اسب‏1»شده قریب هزار ذرع عرض‏ و تقریبا 50 ذرع ارتفاع دارد و بیشتر اسباب عظمت آن مقدار هنگفت‏ آبی است که از آن سرازیر میشود که بنا بحسابهائی که کرده‏اند در هر دقیقه 000،425 متر مکعّب است(قریب 000،275،1 خروار). قوّت این آبشار را نیز حساب کرده‏اند که معادل با قوّت 17 ملیون اسب است و مقصود از قوّت یک اسب در علم مکانیک آن مقدار (1) Horseshoe

قوّتی است که در یک ثانیه 75 کیلوگرم(25 من تبریز و 8 سیر)را بارتفاع یک متر بتواند بلند کند ولی بدبختانه این همه‏ قوّه که در حقیقت سرمایهء هنگفتی است بهدر میرود و فقط یک قسمت‏ خیلی ناقابلی از آن‏که بدویست هزار اسب هم نمیرسد یعنی کمتر از یک‏ قسمت از هشتاد و پنج قسمت آن منبع قوّه بیشتر بمصرف نمیرسد.

ولی از آنجائیکه این آبشار مدام سنگ مجرای خود را در همان محلّ‏ سرازیر شدن خود میساید و حساب کرده‏اند که در هر سال 82 سانتی‏متر از سنگ سائیده میشود لهذا گمان میرود که در چهل هزار سال دیگر دهنهء آبشار برسد بدهنهء دریاچهء اری و آبشار بکلی از میان برود و از روی‏ همین حساب هم معلوم نموده‏اند که شصت قرن میگذرد که این آبشار بنای‏ سائیدن بدنهء کوهی را که حالا هم دیده میشود گذاشته است و مدام آنرا سائیده و خود را عقب کشیده تا بدانجائی رسیده که امروز هست و باز پیداست که از آنجا هم متصّل خود را عقب‏تر میکشد.

قوم‏ اسکیمو

اسکیموها قومی هستند که در سرزمینهای بسیار سرد در منتهی‏ نقاط شمالی آمریکا و در سیبری زندگانی میکنند و با آنکه خاک‏ آنها بسیار وسیع و رویهمرفته بیشتر از دو برابر تمام خاک‏ اروپا است معهذا عدّهء آنها مجموعا از 000،40 نفر متجاوز نیست و از این عدّه 000،11نفر در جزیرهء گرینلند1در شمال آمریکای شمالی‏ و 000،13 نفر در خاک آلاسکا در شمال غربی آمریکا و 1500 نفر در شبه جزیرهء لابرادور در شمال آمریکا و بقیّه در سیبری(آسیا)زندگانی‏ میکنند.معنی کلمهء اسکیمو2بزبان یکی از قبایل مجاور آنها«گوشت خام‏ خور»است ولی خود آنها خودشان را«اینوئیت»میگویند که بمعنی«انسان» است.علما سابقا گمان میکردند که اسکیموها اصلا آسیائی هستند و از راه تنکهء بیرنگ با آمریکا آمده‏اند ولی امروز عقیدهء غالب این است که‏ اصل آنها از خود آمریکاست و از آنجا بآسیا گذاشته‏اند.

اسکیموها عموما کوتاه قد و زرد رو و رویهمرفته بشکل و ترکیب‏ مغولها میباشند و عموما مشغولیّت آنها صید و شکار است و خوراک و لباس آنها نیز عموما از گوشت و پوست سگ ماهی و سایر ماهیها است‏ و در تابستان هرچه مقدور است برای زمستان خود(که مانند زمستان‏ است که چندین ماه طول میکشد)توشع جمع میکنند و تمام این زمستان سرد و تاریک را در کلبه‏های خود که در زیر زمین و زیر برف است لمیده و بآواز خوانی و رقص و بازی وقت خود را در انتظار تابستان و روشنائی‏ میگذرانند.

اسکیموها که روز بروز عدّه‏شان میکاهد با کمال ساده‏گی زندگانی میکنند و بعضی از قبایل و دسته‏های آنها هنوز استعمال آلات آهنی را نمیشناسند و تمام آلات و ادوات آنها از سنگ و استخوان ماهی است و با اینهمه‏ قبایل مزبور عموما باندازه‏ای صلح‏جو و آرام و راحت هستند که تمام‏ سیاحانی که آنها را دیده‏اند از آنها تعریف و تمجید کرده‏اند.اسکیموها با آنکه هیچ نوع رئیس و مرئوسی در بینشان نیست و کلّی بطور مساوی‏ زندگانی مینمایند هیچ وقت تولید نزاعی در بین آنها نمیشود و اگر اتّفاقا کسی‏ هم مرتکب تقصیری بشود تنبیه و سیاستی در میان نیست.حقّ تملکّ هم تقریبا وجود ندارد و فقط چیزی که در این زمینه استثناست کشتیها و قایق‏هاست‏ که کسی حقّ ندارد بکشتی و قایق دیگری دست درازی کند و الآسایر چیزها تقریبا ملک مشترک عموم است و هرکسی میتواند بردارد و استعمال‏ کند مگر آنکه اشیاء مزبور در منزل شخصی کسی باشد ولی در اینصورت‏ هم‏باز هیچکس مطالبهء مال دزدی شدهء خودش را نمینماید.دعوا و مرافعه‏ بکلّی موقوف و هیچ وقت داد و فریادی از کسی بلند نمیشود.زنها نیز بکلی با مردها مساوی و برابر هستند و هیچ قرار و مداری قطعی نمیشود مگر آنکه زنها نیز آنرا قبول و تصویب نموده باشند.تعدّد زوجات اگرچه‏ غدغن نیست ولی عموما مردها یک زن بیشتر ندارند ولی گاهی هم میشود که یک زن چندین شوهر دارد.کوک سیّاح مشهور انگلیسی نوشته است‏ که اسکیموها«آرام‏ترین و بی‏صدمه‏ترین مردمانی بوده‏اند که وی در تمام‏ عمر خود دیده بوده و آنها میتواسته‏اند برای متمدّن‏ترین ملتهای کرهء ارض در اینخصوص سرمشق بشنود».و نیامینوف سیّاح دیگری که ده سال تمام در میان‏ اسکیموها زندگانی نموده میگوید در تمام ظرف این مدّت مشار الیه هیچوقت‏ از آنها یک حرکتی که مبتی بر تعدّی و تشدّد باشد یا یک نزاع و زد و خوردی و یا فحشی و حتّی یک کلمهء ناشایست ندیده و نشنیده است.

در بعضی جاها که اسکیموها با بیگانها و مخصوصا با پیله‏ورهای روسی‏ و صیّادهای آمریکائی محشور شده و بیشتر نشست‏وبرخاست کرده‏اند آن سکون و آرامی معمولی خود را از دست داده و چه بسا میشود که در معامله اگر گول خورده باشند بر سر خارجه‏ها ریخته و قتل عامّ میکنند. \*\*\* خوبست پس از ذکر این مطالب عجیب و دلکش در باب نقاط بعیدهء دنیا که با وجود دوری آن هرکس میتواند برای العین ببیند مختصری‏ نیز از تحقیقات مشرقی در این‏گونه مطالب شرح دهیم:

جابلق و جابرس و منسک‏ و تافیل و تاریس و یأجوج‏ و مأجوج

چنین روایت شده که خدا دو شهر خلق کرده یکی در مشرق و دیگری در مغرب اهل شهری که در مشرق‏ است که بازماندگان قوم عاد و از نسل مؤمنین آنها است و اهل شهری که در مغرب است از بازماندگان‏ قوم ثمود است از نسل آنانکه بصالح ایمان آوردند.اسم شهریکه در مشرق است‏ جابلق و اسم شهریکه در مغرب است جابرس است.هریک از این دو شهر ده هزار دروازه دارد که فاصله هر دو دروازه بهم یکفرسخ است.بر هر دروازه از دروازه‏های‏ ایندو شهر ده هزار هزار(000،000،10)مرد مسلّح هر روز بنوبت قراول میکشند و فردا نیز یک دستهء دیگری بهمین عدّه جای آنها آمده کشیک میکشند بخدای متعال‏ قسم است که اگر انبوهی این اقوام و لوله و غلغلهء صدای آنها نبود هر آینه مردم در تمام دنیا صدای عظیم درآمدن آفتاب و فرورفتن آنرا میشنیدند در پشت این شهر هاسه ملّت هستند که عبارت است از منسک و تافیل و تاریس و پس از آنها دو قوم‏ یأجوج و مأجوج هستند»بعد از آن ذکر شده که دو قوم اوّل یعنی اهل جابلق و جابرس‏ ایمان آورده‏اند و پنج قوم دیگر که منسک و تافیل و تاریس و یأجوج و مأجوج باشند ایمان نیاورده‏اند و لهذا اینها در آتش‏اند و آن دو قوم اوّلی در بهشت‏[تاریخ طبری‏ سلسله 1 جلد 1 صفحه 28].

اساس سیاست ایالات‏ متحدّه آمریکا آئین مونور1

نظر باینکه در زمان جنگ عمومی و هم بعد از آن اغلب در جراید و محافل سخن از آئین مونرو رفته و میرود شاید بیفایده نباشد که در اینجا مختصری در آن باب بعرض خوانندگان کاوه و مخصوصا خوانندگان‏ ایرانی آن برسانیم.

باید دانست آئینی که که امروز اساس سیاست خارجی ایالات متحدّهء آمریکای‏ شمالی‏ست اکنون درست صد سال میباشد که ایجاد شده و برسمیّت شناخته‏ شده است.آئین سیاسی مزبور را چون جیمش مونرو پنجمین رئیس‏ جمهوری ایالات متحدّه اعلام نمود بدینمناسبت باسم مشار الیه مشهور به«آئین‏ مونرو»گردید.مونرون که پسر یک نفر نجّاری بود از همان اوقات‏ جوانی آثار لیاقت در وی مشهور بود چنانکه در سنهء 1209 که ربسپیر2 انقلابی مشهور فرانسه در پاریس بقتل رسید واشنگتون‏3معروف که بانی‏ حقیقی استقلال ایالات متحدّهء آمریکا و در همان اوقات رئیس جمهوری‏ بود خواست سفیر قابل و لایقی بپاریس اعزام دارد و همین مونرو را که در آن تاریخ 36 ساله و عضو مجلس«سنا»بود بسفارت بپاریس‏ فرستاد ولی چون او طرفدار انقلاب فرانسه و دلباختهء اصول‏ جدید بود دولت انگلیس از ایالات متحدّه تقاضا نمود که مشار الیه را از پاریس بطلبند و وی بآمریکا مراجعت نموده و پس از مأموریتهای‏ مهمّهء چند در اروپا و آمریکا در سنهء 1226 معاون وزیر خارجه‏ و سه سال بعد وزیر جنگو بالأخره در 4 ربیع الأوّل 1221 از طرف دستهء دموکراهها بریاست جمهوری ایالات متحدّه انتخاب گردید و پس از آنکه دورهء ریاستش که چهار سال بود منقضی کردید باز مجددّا در سنه 1235 باتّفاق آراء باستثنای یک رأی بریاست جمهوری منتخب‏ گردید.در دورهء ریاست او رفاه عمومی کامل حاصل گردیده و ترقیّات‏ مادّی با سرعتی فوق العاده پیشرفت نموده و مخالفتهائی که در بین دسته‏های‏ مختلفهء سیاسی بود بتدریج چنان ضعیف شد که در موقعی که مونرو بسیاحت‏ بایالات شمال شرقی که اکثریّت مردم آن هوا خواه دسته جمهوری طلبان‏ بودند و دشمنی آنها با دموکراتها معروف بود رفت از مشار الیه چنان‏ پذیرائی شایانی نمودند که گفته شد«دیگر اصلا فرق و تفاوتی بین دسته‏های‏ سیاسی نمانده چونکه جمهوری طلبان در طرفداری اصول دموکراتها از خود دمکراتها جلو افتاده‏اند4».

مقارن همان اوقات مستملکاتی که دولت اسپانی در آمریکای جنوبی داشت‏ پس از کشمکشهای بسیار و زدوخوردهای چند استقلال خود را بدست‏ آورده و چندین مملکت جمهوری مستقلّ تشکیل داده و در مدافعهء حقوق‏ خود با تمام قوی مهیّا و مستعدّ بودند.